

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایه سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش نهایی

درس تسلیم و رضا ۲ بخش اول

پیوستگی عجیبی بین شخصیت علی بن موسی الرضا علیه السلام و مقام رضا که از بلندترین مقام‌های معنوی اهل توحید و ولایت است، وجود دارد. در حدیثی داریم: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا: کسی که می‌خواهد فردای قیامت در حالی به ملاقات پروردگار نائل شود که خدای متعال از او راضی و خشنود است، می‌بایست ولایت علی بن موسی الرضا علیه السلام را بپذیرد، قطعاً شیعه‌ی دوازده امامی است. شیعیانی که به تعداد کمتری از ائمه معتقد هستند، تا هفت امامی هستند ولی دوازده امامی نیستند، اما شیعه‌ای که هشت امامی باشد، یعنی امام رضا علیه السلام را بپذیرد، قطعاً چهار امام بعد از او قبول دارد. یعنی بعد از امام رضا علیه السلام، فرقه‌ای از شیعه جدا نشد و در نتیجه شیعه‌ی علی بن موسی الرضا علیه السلام، قطعاً شیعه‌ی اثنی عشری است و راه شیعه‌ی اثنی عشری، راه مورد رضایت خدای متعال است. اگر کسی حقیقت رضوی را درک کند، مقام رضا را درک کرده است. به تعبیری کسی که به ملاقات قافله‌ی علی بن موسی الرضا علیه السلام نایل شده باشد، واجد مرتبه‌ی رضاست و کسی که به ظاهر زیارت حضرت رضا علیه السلام هم میل کند، او هم راهی به سوی مقام رضا پیدا می‌کند و شاید یکی از ابعاد و وجوه بارز حدیث سلسله الذهب که امام رضا علیه السلام از قول پدر بزرگوارشان، به ترتیب از قول پیغمبر اکرم از قول جبرئیل و از قول خدای متعال در نیشابور بیان کردند، ناظر بر مقام رضا باشد. متن حدیث این‌گونه است: كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي: ۲ کلمه‌ی لا اله الا الله - یعنی آن حقیقت توحید - حصن و دژ استوار و مستحکم من است و هر کس وارد این دژ و قلعه شود، از عذاب من، از تلخی‌های روزگار و از همه‌ی دشواری‌های دنیوی و اخروی در امان خواهد بود. همان‌طور که در گذشته اشاره شد، جلوه‌های بسیاری از مقام رضا در صحنه‌ی عاشورا مشاهده می‌شود. مقام رضامندانه‌ای که در شخصیت اباعبدالله الحسین علیه السلام و دیگر اعضای اهل بیت و اصحاب اباعبدالله علیهم السلام موج می‌زند، یکی از وجوه بارز واقعه‌ی عاشورا را امر رضا قرار داده است. امام رضا علیه السلام فرمودند: رَضَا اللَّهُ رَضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ. ۳ رضایت خدا، رضایت ما اهل

بیت است. و در آخرین لحظه‌ها هم با ابراز رضایت از آنچه خدا مقدر کرد به صورت ظاهری این عالم را ترک خواهیم کرد، فرمود: **الهی رضاً بقضائک**^۱ من خشنود و راضی‌ام نسبت به آنچه که تو مقرر کردی که برای من واقع بشود.

دو جلوه‌ی مقام رضا را می‌توان در مقدرات تکوینی الهی که در واقع پذیرش توأم با خرسندی و خشنودی رخدادهای زندگی است و مقدرات تشریحی الهی که پذیرش رضامندانه و سرشار از خشنودی اوامر الهی هستند، مشاهده کرد. این همان مقام صابری است که تلخی‌های حوادث زندگی را پذیراست و در دشواری‌های زندگی، صابر است. به این علت که معتقد است آنچه خدا پیش آورده اگرچه تلخ است، اما باطنی شیرین دارد، در واقع خدای متعال این داروی تلخ را به کام او ریخته تا اینکه آن شفا و سلامت بزرگ روحانی را به او نصیب کند. لذا او تلخی این دارو را تحمل می‌کند. او صابر است. اینکه اوامر الهی را در زندگی‌اش گردن می‌نهد، چرا که معتقد است اطاعت این فرامین ثمرات مثبتی در پی دارد؛ این در واقع اطاعت صابرا نه است. اینها همه مقاماتی غیر از مقام رضاست. مقام رضاست که انسان با خرسندی، خشنودی، دل شاد، لب خندان، چهره‌ی گشاده و آغوش باز، پذیرای رخدادهایی می‌شود که خدای متعال مقدر کرده در زندگی او رخ بدهد و همین‌طور پذیرای اوامری می‌شود که خدای متعال متوجه او کرده تا او انجام بدهد. این خرسندی و خشنودی و دلشادی، شرط مقام رضاست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی هجده نهج‌البلاغه می‌فرماید: **أحمدُ الله على ما قضی و قدَّر من فعل**^۲ من خدا را حمد و سپاس می‌گذارم، از خدا تشکر می‌کنم، بر آنچه که خدای متعال از اوامر یا از امور در زندگی من مقدر کرده که واقع بشود و آنچه که از کارها مقدر کرده که من انجام بدهم. از خدا متشکرم. روح تشکر و حمد و سپاسگزاری از آثار مقام رضامندی و خشنودی است. وقتی انسان از چیزی بهره‌مند می‌شود که خیلی برایش لذت‌بخش و گواراست، از دهنده‌ی او تشکر می‌کند. در خطبه‌ی سی و هفتم نهج‌البلاغه حضرت فرمودند: **رَضِينَا عن الله قضاوةً و سَلَّمْنَا لله أمره**^۳ ما در برابر قضای الهی و آنچه که خدا برای ما مقدر کرده خشنود و راضی هستیم و خرسندیم. از خدای متعال هم در برابر اوامر او و هم دستورات او تسلیم محضیم.

نام ملک موکل بر جنت، رضوان است و ملک موکل بر دوزخ، مالک نام دارد. علت نامگذاری این است که راه رسیدن به بهشت، رضوان و رضایت و خشنودی از خدای متعال است. در مقامات بهشتی هم بالاترین مقام، مقام اهل رضاست. اهل بیت علیهم‌السلام اسوه‌ی رضا هستند. قرآن فرمود: **و مَسَاكِنُ طَيِّبَةً في جنات عدن و رضوانٌ من الله اكبر**^۴ بهشتیان، مؤمنان شایسته در روز قیامت منزل‌های پاک و طیبی دارند در بهشت‌های عدن. اما رضایت از خدا، مقام رضوان و مقام رضایت از

۱- سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۸، ص ۲۵۸.

۲- سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۷، ص ۸۱.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

خدا از مقام بهشتیانی که در جنات عدن سکونت دارند، بالاتر است. بالاترین مقام بهشتیان مقام رضوان است. و مالک یعنی هنگامی که انسان در زندگی احساس مالکیت کرد، نسبت به ثروت، مقام، دانش، وجهی اجتماعی و حتی نسبت به مقامات معنوی و کمالات روحی؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تمام عمر شریفشان چه امور مادی، چه امور معنوی، یک بار «ای کاش» نگفتند.

رضایت مطلق در وجود پیغمبر اکرم حاکم بود. قرآن کریم در بیان مقام اهل بیت فرمود: و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين؛^۱ اینها اصلاً مشیت و خواستی جز مشیت و خواست حضرت حق در وجودشان نیست. خواست اینها همان خواست خدای متعال است. امام عصر ارواحنا فداه فرمود: قلوبنا اوعیة لمشیة الله عزوجل فاذا شاء شئنا؛^۲ فرمودند: قلبهای ما اهل بیت ظرفهایی است که مظهر آن، مشیت الهی است. آنگاه که خدا مشیتش به چیزی تعلق می‌گیرد، همان لحظه هم ما آن چیز را می‌خواهیم. اصلاً ما از خودمان هیچ ظهور و تجلی‌ای نداریم. ما جلوه‌گاه تام حضرت حقیق. لذا دل ما محل آرزوهای انسانی است، جلوه‌گاه خواست‌های خدای متعال است. حال باید دید تا چه اندازه در زندگی مانند اهل بیت علیهم السلام هستیم؟!

شیر را مانند همی بچه به او تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو

یکی از نشانه‌های شاخص مؤمن، مقام رضا و رضامندی از خدای متعال است. از امام صادق علیه السلام در اصول کافی روایت شده، که از ایشان سؤال کردند که بای شیء یعلم المؤمن بانه مؤمن؛ از کجا می‌شود فهمید که مؤمن حقیقتاً مؤمن است؟ چه شاخصه‌ای وجود دارد که ما مؤمن واقعی را تشخیص بدهیم؟ حضرت فرمودند: بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور او سخط؛^۳ فرمود: علامتی که می‌شود مؤمن حقیقی را با آن تشخیص داد، یکی اینکه در برابر خدا تسلیم محض است یعنی هیچ ناهمواری، هیچ ناهماهنگی در وجودش نسبت به مقدرات الهی نیست. آنچه خدا امر کرده، بدون برخورد با هیچ مانعی در وجود او جاری می‌شود. و دوم هم رضامندی، خشنودی، بهجت و شادمانی نسبت به آنچه که خدای متعال در زندگی او پیش آورده است؛ از سرور و سخط، از شادی و غم، از موفقیت و شکست، از فقر و غنا، از بیماری و صحت. اگر این دو ویژگی در وجود کسی بود او مؤمن است و اگر نیست نامی از ایمان بر خودش نهاده و حقیقت ایمان در وجودش نیست. قرآن کریم در سوره‌ی حجرات اشاره فرمود: قالت الاعراب اءامننا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبکم؛^۴ و خدای این ادعا را نپذیرفت، به پیغمبر فرمود به این اعراب بادیه نشین بگو که شما ایمان نیابردید، بگویید ما در برابر قدرت حکومت اسلامی تاب ایستادگی نداشتیم لذا تسلیم شدیم. ولی هرگز ایمان در درون قلب‌های شما وارد نشده است. چون

۴- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

۵- مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷.

۶- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۳۶.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

جایگاه ایمان، دل است و دل هم جای عشق و محبت است. لذا می‌توان فهمید که ایمان از سنخ عشق و محبت است. به همین خاطر امام باقر علیه‌السلام فرمود: **هل الدين الا الحب؛ الدين هو الحب و الحب هو الدين**؛^۱ آیا دین اصلاً چیزی غیر از محبت هم هست؟ دین همان عشق و محبت است. در آیات اوایل سوره‌ی عنکبوت فرمود: **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**؛^۲ آیا مردم این‌گونه می‌پندارند که به صرف این که ادعای ایمان کردند از آنها پذیرفته می‌شود و مورد آزمایش و امتحان قرار نمی‌گیرند. پس ادعای بی‌محتوای ایمان می‌شود کرد، ولی از کجا می‌شود فهمید ادعای ایمان محتوا دارد؟ حضرت فرمود: **تسليم در برابر اوامر الهی و رضای نسبت به مقدرات الهی..** گفت:

نام فروردین نیارد گل به بار

نام ایمان مشکلی را حل نمی‌کند. حقیقت آن است که حلال مشکلات است. همان مثال زیبایی که مرحوم دولابی رحمه‌الله‌علیه اشاره می‌کرد و می‌فرمود: یک دانه سیب خب یک اسم داره، سی‌ب. یک صفت یا وصف دارد، آن چیست؟ تمام اطلاعات علمی که راجع به سیب هست، اقسام سیب چیست، هر کدام در چه فصلی می‌روید؟ در چه سرزمینی؟ چه نوع آب و هوایی؟ هر سیبی چه خاصیتی دارد؟ برای چه بیماری‌های مفید است؟ همه‌ی اطلاعات علمی که راجع به سیب است. این وصف سیب است. اما ذات سیب و خود سیب چیز دیگری است. چه بسا شما دائم بگویید، سیب، این نام اثری ندارد. اگر یک دانه سیب قندک کوچک را بخوری، خاصیت دارد. ایمان هم همین‌طور است. ایمان یک اسمی دارد، همان‌گونه که کسی وقتی کسی ادعای ایمان می‌کند، مؤمن بودن وصفی دارد. امام مجتبی‌ی علیه‌السلام فرمود: **كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَ هُوَ يَسْخُطُ قَسْمَهُ وَ يَحْقَرُ مَنْزِلَتَهُ وَ الْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ**؛^۳ چگونه مؤمن به راستی مؤمن است در حالی که نسبت به آنچه خدا قسمت کرده در زندگی او، خشمناک و ناراضی است، ناخرسند است. و منزلت پروردگار را هم کوچک می‌شمارد و حقیر می‌داند. چه منزلت خود خدا را، چه منزلت مقدرات الهی را. آدم چطور خدا را کوچک بشمارد در حالی که آن خدا است که بر او حاکم است. همه‌ی وجود او در تحت اراده‌ی الهی است. بنابراین رضا نشانه‌ی ایمان است و اهل ایمان به راستی رضامندانند.

در حدیث داریم که حضرت موسی علیه‌السلام به خدای متعال عرض کرد: می‌خواهم برجسته‌ترین بنده‌ی تو را در این زمانه ببینم. یک مؤمن حقیقی و ممتاز را به من نشان بده. خدای متعال به او نشانی داد و گفت برو به آن نقطه برو و او را ببین. حضرت موسی علیه‌السلام آمد و دید در آن خرابه فردی است که او از دو چشم نابینا و از دو پا فلج است و بیماری‌های مختلفی مثل جذام و... دارد. از احوال او بسیار تعجب کرد و گفت: خدایا ما گفتیم برجسته‌ترین مؤمن کیست؟ جلو رفت و سلام کرد و گفت: ای رفیق در چه حالی هستی؟ او پاسخ داد: در حالی هستم که هیچ‌یک از خلائق از خوشی به پای من نمی‌رسد.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۸.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۱.

حضرت موسی خیلی تعجب کرد و فرمود: در سراسر وجود تو نقص و عیب وجود دارد و تو چگونه این احساس را داری؟ گفت چه کسی به پای من می‌رسد. من دستی ندارم که به ضعیفی ظلم کنم، کار خلاف شرع کنم، پایی ندارم که راه معصیت خدا را بروم، چشمی ندارم که با آن نگاه تندى به یک مظلوم کنم، دل او را بلرزانم، یک نگاه آلوده‌ای به نامحرم بیندازم، معصیت خدا را بکنم، چه کسی به پای من می‌رسد؟ و از خدا به خاطر نعمت‌های بی‌شماری که به او داده بود، تشکر کرد. در آن هنگام موسی علیه‌السلام علت برجسته‌ترین بنده شدن او را فهمید. اهل رضا بودن را از آنجا می‌توان فهمید که مقدرات الهی با ظواهر و خواست‌های نفسانی انسان، همخوان نیست. آن وقت اگر دل شاد و خشنود بود و لبخند از لبش محو نمی‌شد، آن وقت معلوم است این آدم اهل رضاست.

نقل شده خدای متعال بعد از سال‌ها پسر بچه‌ای به زن و شوهری عطا کرد و این پسر بچه‌ی چهار یا پنج ساله، بسیار شیرین و دوست داشتنی بود. این پدر و مادر عاشق فرزندشان بودند. روزی طبق معمول شوهر سر کار رفته بود، و مادر هم در خانه مشغول کار بود. بچه هم در حیاط منزل بازی می‌کرد، مادر یکباره متوجه شد مدت طولانی است که صدای پسرش نمی‌آید، نگران شد. داخل حیاط آمد و دید بچه در حوض آب افتاده و غرق شده است. بدن بی‌جانش هم روی آب آمده. این زن بلافاصله پیکر بی‌جان او را از آب گرفت و او را لای یک پتو پیچاند و در صندوقخانه‌شان گذاشت. زمان برگشت همسرش از سر کار که شد، رفت و خودش را آرایش کرد و غذایی بسیار عالی که شوهرش خیلی آن را دوست داشت پخت. شوهر که به خانه آمد با روی خنده و چهره‌ی باز به استقبال شوهر آمد و خیر مقدم گفت. سپس سفره را پهن کرد و آن غذای عالی را هم چید و وقتی مرد خیلی سر حال آمد، خانم شروع به تعریف کرد. گفت: یکی از این همسایه‌های محل ما یک کسی، چند وقت پیش چیزی به او امانت داده بود، اخیراً آن مرد برگشته و می‌خواهد امانتش را از این همسایه‌ی ما بگیرد. ولی این همسایه‌ی ما غصه‌دار است که چرا این امانت را می‌خواهد بگیرد، مرد گفت چه معنایی دارد؟ آدم وقتی یک امانتی در دستش است، یک بار سنگینی است، وقتی که امانت را از او پس می‌گیرند، آدم یک نفس راحت می‌کشد. خیلی چیز عجیب غریبی است. او باید خوشحال باشد از اینکه امانتش را می‌گیرند. وقتی که این زن، این حرف را از دهن این مرد گرفت، گفت خب حالا شوهر عزیزم، خدای متعال هم یک امانتی به ما داده بود که فرزندمان بود. حالا این امانت را امروز گرفت. بزرگواری این خانم و روح رضایی که در او بود سبب شد که شوهرش را هم برای مواجه شدن با این داغ سنگین آماده کند. به هر حال خشنودی و رضا جلوه‌های زیبایی در زندگی دارد.

یکی از مراتب رضا، رضایت به ربوبیت حضرت حق است. در دعای عدیله می‌خوانید رضیتُ بالله ربّاً و بالاسلام دیناً و بمحمدٍ صلی الله علیه و آله نبیاً و رسولاً،^۱ یعنی به ربوبیت حضرت حق راضی‌ام. خدای متعال ربّ ماست، رب یعنی پرورش دهنده. وقتی که چیزی را می‌خواهند بیروارند، گاهی اوقات فشاری به آن می‌آورند. گاهی اوقات یک آسایشی به او می‌دهند.^۲ لذا خدای متعال که ربّ ماست، در اعمال ربوبیتش همین کارها را می‌کند. گاهی فقر می‌دهد، گاهی غنا؛ گاهی بیماری می‌دهد، گاهی صحّت؛ گاهی گمنامی می‌دهد، گاهی شهرت؛ گاهی ضعف و ناتوانی می‌دهد، گاهی قدرت؛ اینها یک مرحله‌ی سیر است که انسان را می‌پروراند. گاهی اوقات جلوه‌های جمالیه و گاهی اوقات جلوه‌های جلالیه‌ی حضرت حق می‌آید. گاهی اوقات می‌بوسد، گاهی اوقات گاز می‌گیرد. برای پروراندن، هر دو کار را می‌کند.

بوسه و دشنام را تک تک بده تا ببینم زین دو شیرین تر کدام

در حدیث داریم که زندگی مؤمن از کسی که او را اذیتی بکند، خالی نمی‌شود. هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه کسی هست که اذیتش می‌کند. این فرد می‌تواند زن، شوهر، فرزند، همسایه، همکار یا رئیس او باشد؛ و حتی حضرت فرمود: اگر مؤمن سر قلّه‌ی کوه هم زندگی کند، خدا به خاطر رشد او موجودی را خلق می‌کند که او را اذیت کند. چون رشد مؤمن در اذیت شدن است.

اینها همان ریاضت‌های ربّانی است که خدا پیش می‌آورد. چون گاهی ما با ریاضت‌های تصنّعی خودمان را فشار می‌دهیم، اذیت می‌کنیم، مثل کارهایی که مرتاض‌ها می‌کنند که شرعی نیست و اثر رشدآفرینی هم ندارد. اما یک وقت ریاضت را خدا پیش می‌آورد، خدا بیکارمان می‌کند، خدا یک کاری می‌کند یک تهمتی به ما بزنند، آبرویمان برود، هیچ راهی هم برای فرار از آن تهمت نداشته باشیم. این مانند کاری است که حضرت یوسف نسبت به برادرش بنیامین کرد. حضرت یوسف پنهانی، کیل را داخل بار برادرش گذاشت، بعد هم یکی از مأمورهای حکومتی یوسف داد زد که: ایتها العیر انکم لَسارقون:^۳ ای کاروانیان شما دزدید. گفتند ما دزد نیستیم، باور کنید. گفتند: اگر این کیل را از بار شما پیدا کردیم چه کار کنیم؟ چون مقررات حکومت مصر اجازه نمی‌داد که دزد را زندانی کنند. از خود کاروانیان اعتراف گرفتند. گفتند جزای کسی که کیل در بار او پیدا شد این باشد که او را بگیرد و همین‌جا توقیف کنید. وقتی از خود آنها رضایت گرفت اول از بارهای بقیه شروع کرد فَبَدَأَ

۱- محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۲- به قول حاج آقای دولابی رحمه الله علیه: کسی که می‌خواهد مرّبا بپزد چه کار می‌کند؟ آن مرّبی که می‌خواهد مرّبا بپزد، موادّی برای پختن مرّبا لازم دارد. گاهی این مواد را روی آتش داغ می‌کند، بعضی وقت‌ها می‌گذارد خنک شود، گاهی وقت‌ها مواد شیرین به آن می‌زند، بعضی وقت‌ها ترشی به آن می‌زند، تا این مرّبا جا بیفتد و چیز خوشمزه‌ای شود. خدا هم همین کار را می‌کند. خدا هم ربّ و مرّبی ماست. او هم می‌خواهد مرّبا بسازد. ما هم مرّبا هستیم. ان شاء الله مرّبای شیرین و خوشمزه‌ای باشیم. چون شیعتنا حلویون:^۲ فرمودند: شیعیان ما خیلی اهل حلوا و شیرینی و چیزهای خوشمزه هستند. ان شاء الله خود شیعیان حلوا باشند که وجودشان شیرین باشد.

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ؛^۱ اوّل بارهای برادرهای ناتنی را گشت، تا آخر به بار بنیامین رسید. یکباره از بار بنیامین کیل طلای گندم را بیرون آوردند. بنیامین راهی برای اثبات بی‌گناهی‌اش نداشت. خدا گاهی اوقات همین کار را می‌کند. یعنی برای اینکه انسان را به وصال یوسف عالم وجود برساند، چنین کارهایی هم با او می‌کند. خیلی وقت‌ها انسان می‌گوید، خدایا یک کاری کن من امام زمانم را ببینم و خدمت امام زمان بروم. او یوسف مصر بود و این یوسف زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها. آیا پذیرای این هستیم که اگر کیل را گذاشتند و یک تهمتی در جامعه به ما زدند که برای دفاع از خودمان هیچ راه پس و پیش نداشتیم، بتوانیم بپذیریم. خدای متعال برای تربیت، کارهای مختلفی می‌کند. رضیت بالله ربا یعنی من پذیرای این هم هستم. اوایل امر این‌گونه است، بعد کم‌کم از جاهای دیگری سر در می‌آورد. این گرم و سردی ظاهری را که چشید، بعد در مراتب معنوی؛ یک روز یک مکاشفه‌ی قشنگ دارد، فردایش ندارد. یک هفته خواب‌های خیلی قشنگی دید، هفته‌ی بعد هیچ. این هفته هر شب برای نماز شب خدا به او توفیق داد بیدار شد، حال خوشی هم داشت، هفته‌ی بعد اصلاً این حال را ندارد. یعنی فقط ربوبیت خدا در مورد پول و مریضی و اینها نیست. رضیت بالله ربا. چه در مادیات و چه در معنویات آدم پذیرا باشد، یعنی خوشحال باشد. نه اینکه با اوقات تلخی پذیرا باشد بلکه شادمانه به استقبال آنچه که خدا در مقام ربوبیت انجام می‌دهد، برود. ربوبیت خدا هم در قالب این حوادثی که در زندگی پیش می‌آورد، اعمال می‌شود و هم در قالب آن دستوراتی که به ما می‌دهد. اوامر و نواهی الهی جلوه‌ی تشریحی ربوبیت خدا است و طبیعتاً کسی که می‌گوید رضیت بالله ربا؛ در برابر امر و نواهی خدا با دل شاد به استقبال اوامر خدا می‌رود. نه اینکه توجیهی پیدا کند که به گونه‌ای شانه از زیر بار این تکلیف شرعی خالی کند و به طریقی خودش را از احکام الله معاف کند. این رضیت بالله ربا نیست. رضیت بالله ربا برای وقتی است که شادمانه اوامر الهی را استقبال می‌کند. دنبال تکلیف جدیدی است که تا به حال نمی‌دانست. چون می‌داند اوامر الهی رشدهنده است. پس هر امر جدیدی را که پیدا کرد با اجرایش می‌تواند به مرتبه‌ای از رشد برسد که قبلاً نرسیده بود. پس از مرحله‌ی اوّل که رضایت به ربوبیت حضرت حق شد. مرتبه‌ی دوم رضا به قضا و قدر الهی است. گاهی بعضی از بزرگان رضا، ربوبیت حق را فقط در رابطه با اوامر و نواهی محدود کردند، کارهایی که خدا در مقام ربوبیت در واقعیت زندگی پیش می‌آورد را جزو قضا و قدر الهی دانسته‌اند و لذا برای رضایت به قضا و قدر الهی حساب جدایی را باز کردند. وقتی به این جمله ایمان پیدا کردیم که لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ؛^۲ در عالم وجود غیر خدا هیچ صاحب اثری نیست. هر کاری که می‌شود، خدا می‌کند و آنچه هم که خدا می‌کند زیبا، مفید و سودمند است. خودمان را به این و آن مشغول نمی‌کنیم. اینها ابزار فعل خدا هستند، آنچه که خدا می‌کند به دست آنان جاری می‌شود. آنچه که نمی‌خواهد را نمی‌گذارد به دست کسی جاری شود، اگرچه خودشان هم بخواهند انجام بدهند. خدا مؤمن را که به حال خود رها نکرده است، مؤمن را نگهداری، نگهداری و مراقبت می‌کند. اجازه نمی‌دهد کسی به مومن ضرر برساند. روزی پیغمبر

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۶.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین اصحاب نشسته بودند، یکباره خندیدند. اصحاب، خیلی تعجب کردند و گفتند: یا رسول‌الله! کسی چیزی نگفت، اتفاقی نیفتاده، چه شد شما خندیدید؟ حضرت فرمود: داشتیم فکر می‌کردم، دیدم مؤمن را هر کاری بکنند، هر چیزی برای مؤمن پیش بیاید باز هم به نفعش است. حتی اگر با قیچی این را ریز ریز کنند، باز هم به نفع مؤمن است. در کار مؤمن ضرر کردن وجود ندارد. هر چه پیش می‌آید خدا می‌کند و هر چه هم خدا برای مؤمن می‌کند برای او سودمند است. برای او رشد‌آفرین و کمال‌آفرین است. پس اگر به این دو یقین کردیم که از کسی که عالم است و مصالح بنده‌اش را می‌داند کسی که رحمان و رحیم است و خواهان مصلحت بنده‌اش است مهربان به اوست و کسی که علی‌کُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ است و این خواسته‌ی خودش را می‌تواند اعمال کند بدون ضعف و کوتاهی و هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را به انجام کاری مجبور کند، لذا هیچ‌گاه نمی‌توان گفت که فعلی که از خدا سر می‌زند، خیر نبود. **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**^۱ قدرت خدا فوق همه‌ی قدرت‌هاست. **إِنَّ اللَّهَ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ**^۲ خدا چیره است بر آنچه که می‌خواهد انجام بدهد. پس یقیناً آنچه که می‌شود کار خداست پس به خیر ماست. وقتی شخص همین مسئله را درک و هضم کرد، نسبت به همه‌ی قضا و قدر الهی، قضا و قدرهای تکوینی الهی در زندگی‌اش با خوش‌بینی و حسن ظن، با تلقی مثبت، با روی خوش و دل باز مواجه می‌شود. در حدیث قدسی داریم که خدای متعال فرمود: **عَبْدِي الْمُؤْمِنُ لَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتَهُ خَيْرًا لَهُ فَلْيُرِضْ بِقَضَائِي وَ لِيَصْبِرْ عَلٰى بَلَائِي فَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي اِكْتِبَةٌ يٰ مُحَمَّدُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ الصَّدِيقِينَ عِنْدِي**^۳ با بنده‌ی مؤمنم هیچ کاری نمی‌کنم هیچ چیزی برایش پیش نمی‌آورم مگر اینکه برای او خیر است. پس باید نسبت به قضای من راضی و خشنود باشد و نسبت به بلاهایی هم که من برایش پیش می‌آورم صابر باشد و شاکر نعمت‌هایم باشد. اگر کسی این‌گونه باشد، نام او را در لیست و فهرست صدیقان در نزد خودم می‌نویسم.

در حدیث قدسی معروف خدای متعال فرمود: **ان من عبادی المؤمنین؛ در بین بنده‌های مؤمن من عبادی هستند که امر دین آنها یعنی باطن و درون آنها، اصلاح نمی‌شود مگر با غنا و ثروت، مگر با گشاده‌روزی بودن و سلامتی جسمانی.** من برای اینکه امر دین آنها یعنی باطن دینشان اصلاح شود آنها را ثروتمند می‌کنم، به آنها روزی فراخ می‌دهم و از لحاظ جسمانی در صحّت قرارشان خواهم داد. بعد فرمود: **ان من عبادی المؤمنین؛ یک دسته‌ی دیگر از عباد مؤمن من هم بندگان هستند که امر دین آنها اصلاح نمی‌شود مگر با فقر و فاقه و مسکنت و بیماری.** من هم برای اینکه امر دین اینها یعنی باطن و حقیقت وجودشان اصلاح بشود، اینها را فقیر، مسکین و بیمار می‌کنم و در نتیجه‌ی آنچه که من برایشان پیش می‌آورم، امر دین اینها یعنی باطن و درونشان اصلاح می‌شود. بعد فرمود: **و انا اعلم بما يسلب عليه امر دین من عبادی المؤمنین؛**^۴ من آگاه‌ترم که امر

۲- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۱.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۳۰.

دین هر یک از بندگان مؤمن من با چه وضعیتی قابل اصلاح است. برای هر کس آن چیزی که مناسب رشد و تکامل اوست، پیش می‌آورم. بنابراین اگر شخص باور کرد که هر آنچه پیش می‌آید، همه را خدا پیش می‌آورد و همه را هم به خاطر اصلاح باطن انسان پیش می‌آورد، فرد نسبت به هر آنچه که خدا می‌کند، راضی و خشنود خواهد بود. البته در اوائل امر ممکن است طعم ظاهری آن چیزی که خدا پیش آورده به کام انسان تلخ باشد. لذا فرمود: *فَلْيَرْضَ بِقَضَائِي وَ لِيَصْبِرْ عَلٰى بَلَائِي*؛ این و لِيَصْبِرْ عَلٰى بَلَائِي؛ چون فرد در آغاز هنوز آن رشد را پیدا نکرده، یک قدری بیمار است.^۱ *إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا*؛^۲ عمر ظاهرش سختی، تنگدستی و فشار است، هنگامی که در ظاهر امر عسر است، در باطنش یسر است، ظاهرش سختی است اما باطنش راحتی است. وقتی که فرد از محبت دنیا نجات پیدا کرد، ذائقه‌اش درمان می‌شود. آن وقت همه چیز یسر و شیرین می‌شود. لذا خداوند نسبت به بنده‌اش طبیبی است که بیمارش را معالجه می‌کند. در حدیثی پیغمبر اکرم *صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ* فرمود: *يَا عِبَادَ اللَّهِ انْتُمْ كَالْمَرِيضِ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلِّحِ الْمَرَضَى فَي مَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ تَدْبِيرُهُ بِه لَا فَي مَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَفْتَقِرُهُ الْا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ اَمْرًا تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ*^۳ ای بندگان خدا! شما مثل بیمارید، پروردگار عالمیان هم مانند پزشک می‌ماند. مصلحت بیمار در تشخیص و تجویز پزشک است. در چیزی که خود مریض هوس می‌کند و ترجیح می‌دهد، نیست. پس در برابر آنچه خدا در زندگی پیش می‌آورد چه امور تکوینی و چه اوامر تشریحی، تسلیم محض و پذیرا باشید تا از فائزان و رستگاران باشید. اگر بتوانیم از بیماری‌های عالم کثرت به یاری خدا نجات پیدا کنیم و معالجه شویم و سر از حقیقت توحید در آوریم. به مقام رضا به قضا و قدر الهی به یاری خداوند خواهیم رسید.

سومین مرتبه‌ی رضا، رضا به رضاالله است. یعنی رضا به آنچه که خدا به او راضی است. یعنی خرسندی به آنچه که خدا را خشنود و خرسند می‌کند. و این مقام ارزشمند، مقام اهل محبت و عشق است. محب و عاشق، خوشحالی و خشنودی معشوق و محبوبش را دوست دارد. خرسندی معشوق لبخند به لب‌هایش می‌نشانند. به عبارت دیگر خشنودی خدا، او را خشنود می‌کند. رضا به رضا الله یعنی انسان بتواند کاری کند که لبخندی روی لب‌های امیرالمؤمنین *عليه السلام* بنشیند. چقدر قشنگ است یک لبخند روی لب‌های امام زمان *عليه السلام* بنشیند، عاشق نسبت به معشوقش این‌گونه است. به خوشحالی او خوشحال است. این از آثار محبت است. گفت:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۱- وقتی روح انسان مریض است، دهانش تلخ و بدمزه است غسل هم بخورد می‌گوید چه بدمزه و تلخ بود، در حالی که این تلخ نبوده، مشکل از جانب اوست که همه چیز به کامش تلخ است. محبت دنیا برای آدم‌ها بیماری می‌آورد و الا مقدرات الهی همه‌اش خوشمزه است. منتها او باید یک نسخه‌ای بخورد که این محبت دنیا از وجودش بیرون برود. آن وقت می‌بینید که خدا چقدر چیزهای خوشمزه‌ای می‌دهد.

۲- سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۵.

۳- طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۴۲.

این همان مقامی است که در شخصیت اباعبدالله الحسین علیه السلام و در داستان کربلا وجود داشت که فرمود: رضا الله رضانا اهل البیت. فرمود: خشنودی خدا خشنودی ما اهل بیت است. آنچه خدا را خوشحال می‌کند، دوست داریم. جابر بن عبدالله انصاری عمر پربرکتی داشت؛ از زمان پیغمبر زنده بود تا پنجمین امام را هم دید. کودکی امام باقر علیه السلام را هم دید. نقل شده که خدمت امام باقر علیه السلام در همان سن کودکی که رسید، پیغمبر اکرم فرموده بودند که تو پنجمین امام را می‌بینی و وقتی به محضر او رسیدی سلام مرا به او برسان. جابر هم در اواخر عمر آمد و سلام پیغمبر را به امام باقر علیه السلام رساند. بعد حضرت از او احوالپرسی کردند فرمودند: جابر در چه حالی هستی؟^۱ جابر گفت: یابن رسول الله در حالی که بیماری را از سلامتی بیشتر دوست دارم، فقر را از ثروت بیشتر دوست دارم.^۲ امام باقر علیه السلام فرمودند: ولی جابر ما این‌گونه نیستیم. جابر عرض کرد: یا بن رسول الله! پس شما چه طور هستید؟ حضرت فرمود: ما هر چه خدا پیش بیاورد دوست داریم. مریضی پیش بیاورد دوست داریم. سلامتی پیش بیاورد سلامتی را دوست داریم، فقر پیش بیاورد فقر را دوست داریم. ثروتمندان کند، ثروتمند بودن را دوست داریم. ما سلیقه‌ی علی حده‌ای در برابر خدا نداریم. همانی که خدا می‌پسندد و مقدر می‌کند، همان برای ما شیرین و دوست داشتنی است. گفت:

یکی وصل و یکی هجران پسندد

یکی درد و یکی درمان پسندد

پسندم آنچه را جانان پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

در میان مراحل پیدایش رضا در انسان، اولین مرتبه علم پیدا کردن است یعنی زمینه‌ی نارضائی را عقلاً در وجود خویش از بین برده است. لذا این را فرمود. ابتدا از نظر عقلی مسئله را برای خودش حل کند و به خود بگوید خدا محال است ظلم کند. إِنَّمَا يَحْتَاَجُ إِلَى الظُّلْمِ ضَعِيفٌ لَقَدْ تَعَالَيْتَ عَنِ ذَالِكِ يَا إِلَهِي عُلُوًّا كَبِيرًا؛^۳ فرد ضعیف است که به ظلم متوسل می‌شود و خداوند تو برتر از این حرف‌ها هستی که ضعیف و نیازمند به ظلم کردن باشی. خاصیت امر و نهی الهی را برای خود حل کند و به این مهم پی ببرد که خداوند در اوامر و نواهی مصلحت و رشد او را در نظر داشته است.^۴

۴- گاهی احوالپرسی از اهل طبیعت و ظاهر می‌کنند و شخص می‌گوید الحمد لله مریض نیستم، خوبم، ولی گاهی هم فرد از اهل معنا احوالپرسی می‌کند و آن سؤال کننده هم اهل معناست. آن وقتی که می‌گوید حالت چطور است، منظور حال جسمانی نیست بلکه او چیز دیگری را می‌بیند.

۱- این مقام بلندی است. اهل طبیعت و آدم‌های معمولی ثروت و سلامتی را دوست دارند و فقر و بیماری را دوست ندارند. شهرت را دوست دارند و گمنامی را دوست ندارند. جابر هم به امام معصوم راست می‌گوید.

۲-

۳- اگر خداوند دستور داده این را بخور و آن را نخور، برای این بوده که چشم باطن من باز نبوده و در باطن این چیز حرام، سم مهلکی برای روح و جان من است. آتش دوزخ با همه‌ی آن سوزندگی‌اش در باطن معاصی است پس این لقمه‌ی حرامی که به من گفته‌اند نخور، لقمه‌ای خوشمزه نبوده که خدا می‌خواست من نخورم و خودش پنهانی بخورد، لقمه‌ای است که داخل آن سم به کار برده‌اند، تا تو را بکشند. حالا اگر کسی به خاطر محبتی که به شما داشت گفت عزیز دل من داخل این سم است، نخور، تو را می‌کشد، آن یکی را بخور خیلی هم مقوی و خوب است، آن وقت ما باید از این خیری که به ما داد، خشنود باشیم.

اگر درستی مطلبی از نظر عقلی و منطقی و عامی برای ما مسلم شد، بارها و بارها به خود تلقین و تکرار کنیم؛ بر اثر تکرار این تلقین به خویشتن کم‌کم آن مطلبی که عقل تصدیقش کرده به قلب منتقل می‌شود و به یک باور قلبی و ایمان قلبی تبدیل می‌شود. بر این اساس اگر از نظر عقلی خودمان را قانع کردیم که آنچه می‌شود و آنچه امر شده است، به مصلحت و خیر ماست، کم‌کم این مطلب را به خودمان هم تلقین کنیم. چه در حادثه‌ی شیرین و چه در حادثه‌ی تلخ، کم‌کم این مطلب از عقل به دل منتقل می‌شود.

مرحله‌ی سوم تثبیت ایمان قلبی است. به عبارت دیگر ایمان مستودعی نباشد، بلکه ایمان مستقر باشد. بدین معنا که به این صورت نباشیم یک لحظه شاد و خرسند و لحظه‌ی بعد با اوقات تلخ باشیم.^۱ تمام عبادات، تمام اوامر و نواهی الهی همه تلقین است، چه اذکار زبانی، چه رفتاری و چه عبادات مالی و چه بدنی، همه‌ی اینها تلقین آن است برای اینکه مطلب به قلب انسان برسد و در قلب تثبیت بشود و قلب، قلب مطمئن شود. در واقع قلبی که به آرامش رسیده دیگر متلاطم نیست، موج بر نمی‌دارد. آیات سوره‌ی فجر که سوره‌ی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است، در آن لحظه‌های آخر خدای متعال به حسینش می‌فرماید: یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛^۲ ای نفسی که به آن آرامش بی‌کرانه رسیدی و هیچ تندبادی حتی طوفان عظیم کربلا کوچکترین موجی بر قلب و روح و جان تو نمی‌تواند بیندازد، ای نفس مطمئن، باز گرد به سوی پروردگار خودت در حالی که هم تو خشنودی از خدا و هم مورد خشنودی خدا هستی.

مرحله‌ی چهارم رسیدن به شهود باطنی و شهود قلبی این حقایق است که بالاترین مرتبه است. همه‌ی آن مباحثی که اول عقل بررسی کرد، بعد قلب باور کرد، سپس نسبت به آن باور، عادت ثابت پیدا کرد؛ اگر انسان این حقایق را به دیده‌ی باطن ببیند، به مقام شهود و دریافت باطنی، و وجدان باطنی می‌رسد که این رضا در مقام مشاهده و شهود قلبی و باطنی خود دارای مراتبی است. مرحله‌ی اول مشاهده‌ی تجلی افعالی حضرت حق است. بدین معنا که حقیقتی را که قبلاً عقل خویش را قانع و دل را پذیرای آن کرده است، مشاهده می‌کند و می‌بیند که در این عالم فقط خداست که کار می‌کند. مرحله‌ی بعد هم مشاهده‌ی تجلی اسمائی و صفاتی حضرت حق است و مرتبه‌ی نهایی مشاهده‌ی تجلی ذاتی خداست. به هر حال مرحله‌ی شهود چهارمین مرحله‌ی سیر در مقام رضاست که انسان را به قلّه‌ی رضا می‌رساند.

۴- تلقین فقط به زبان نیست، بلکه همه‌ی کارهایی که در دین به عنوان اوامر الهی داریم، همه تلقین است. چه زمانی که با تسبیح می‌گوییم الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر وقتی این مطلب را عقلاً بررسی کردی و دیدی که خدایی هست و آن خدا هم بزرگ است - به خودت تلقین می‌کنی تا دلت الله اکبر را باور کند و آنجائی را که در زندگی‌ات رفتارهای متناسب با این باور را انجام می‌دهی، در واقع باز هم این مطلب را به خودت به شکل یک رفتار تلقین می‌کنی. علت اینکه به صدقه می‌گویند صدقه به این دلیل است که تصدیق می‌کند باور انسان را به اینکه خدایی هست و قیامتی و این پولی که من می‌دهم از دستم نرفته است. چندین برابرش در قیامت به من برمی‌گردد. یعنی آن باورهای معنوی را در عمل تصدیق می‌کند.